جلسه 25

**یک‌شنبه - 17/09/۹8**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث در فرق مفاد جمله ناقصه با جمله تامه بود.

مرحوم امام: مدلول جمله ناقصه هوهویت تصوریه است و مدلول جمله تامه هوهویت تصدیقیه است

نقل کردیم که امام فرمودند:‌ جمله ناقصه مثل جمله وصفیه دلالت می‌‌کند بر هوهویت تصوریه بین وصف و موصوف ولی جمله تامه مثل زید قائم دلالت می‌‌کند بر هوهویت تصدیقیه. در مثال زید فی الدار که جمله حملیه نیست، دلالت می‌‌کند بر نسبت ظرفیه تصدیقیه، در حالی که الجلوس فی الدار که جمله ناقصه بود دلالت می‌‌کرد بر نسبت ظرفیه تصوریه.

اشکال اول: هوهویت تصدیقیه به معنای انکار نسبت تصادقیه ذهنیه (بین دو مفهوم در خارج) است

به فرمایش ایشان اشکال گرفتند گفتند: شما چرا فرمودید الرجل القائم دال بر نسبت نیست بلکه دال بر هوهویت تصوریه است یا زید قائم دال بر نسبت نیست بلکه دال بر هوهویت تصدیقیه است. مگر مراد از نسبت، ‌نسبت خارجیه بود که انکار می‌‌کنید وجود نسبت خارجیه و کون رابط خارجی را بین زید و قائم. مراد نسبت ذهنیه است. موضوع‌له زید قائم نسبت ذهنیه است که از آن تعبیر شده به نسبت تصادقیه که در وعاء نفس، نفس ایقاع نسبت می‌‌کند بین زید و قائم یعنی حکم می‌‌کند به تصادق این دو مفهوم در خارج.

اشکال دوم: هوهویت تصدیقیه بر خلاف تصوری بودن دلالت وضعیه است

بعد هم اشکال دوم که به امام کردند گفتند: شما که می‌‌گویید زید قائم دال بر هوهویت تصدیقیه است، الرجل القائم که جمله وصفیه است دال بر هوهویت تصوریه است، این خلاف مبنای شماست که در بحث دلالت وضعیه گفتید دلالت وضعیه تصدیقیه نیست، ‌تصوریه است. یعنی وضع تابع اراده نیست؛ اگر از موج هوا هم ما بشنویم زید قائم، معنایی را تصور می‌‌کنیم. پس دلالت وضعیه تصوریه است نه تصدیقیه که ما تصدیق کنیم که مستعمِل به صدد تفهیم چه معنایی هست.

انصافا این دو اشکال به امام وارد نیست:

پاسخ اشکال اول: گرچه مستعمل‌فیه بالذات نسبت تصادقیه ذهنیه است،‌ اما موضوع‌له حکایت از تصادق خارجی است

اما اشکال اول که مفاد زید قائم را مستشکل گفت نسبت ذهنیه هست، امام این را متوجه هستند. بحث در این است که ایشان فرموده است این هیئت زید قائم وضع شده برای ارائه و حکایت از اتحاد زید و قائم در خارج. مستعمل‌فیه بالذات که متکلم آن را تصور می‌‌کند در ذهن خودش، بله، قبول، حکم به اتحاد این موضوع و محمول است در خارج، و لکن این هیئت زید قائم وضع شده برای ارائه چه معنایی؟ این را با تبادر باید بفهمیم. همان موج هوا، ‌همان صدای طوطی که زید قائم را ایجاد می‌‌کند، در ذهن مخاطب چه چیزی را متبادر می‌‌کند؟ متبادر می‌‌کند به ذهن او اتحاد خارجی بین زید و قائم را. مقصود امام این است. و انصاف این است که این مطلب درست است.

پاسخ اشکال دوم: مراد مرحوم امام از هوهویت تصدیقیه، تصدیق کردن مستمع نیست؛ بلکه به معنای حکایت کردن از اتحاد خارجی موضوع و محمول است

و اما اشکال دوم که گفتند: "این مبنای دلالت زید قائم بر هوهویت تصدیقیه با مبنای این‌که دلالت وضعیه تصوریه هست یعنی نیاز به قصد متکلم ندارد حتی اگر طوطی هم بگوید زید قائم معنایی از آن به ذهن مخاطب تبادر می‌‌کند"، این اشکال به امام خلط بین دو معنای تصدیق است. یک تصدیق یعنی متکلم قصد تفهیم معنایی را دارد و مستمع تصدیق می‌‌کند که متکلم قاصد تفهیم یک معنایی بود. علقه وضعیه به این معنا تصدیقیه نیست. نیازی نیست در تبادر معنا از لفظ به این‌که متکلم ذی‌شعوری آن لفظ را تلفظ کند. اما مقصود امام از هوهویت تصدیقیه چیز دیگری است. تصدیقیه یعنی محکی زید قائم وجود خارجی اتحاد است بین زید و قائم.

خود مستشکل (تبعا لاستاذه فی البحوث) در یک بحثی همین هوهویت تصدیقیه را به بیان دیگر مطرح کردند: جامع بین جمله خبریه و انشائیه،‌ فناء تصوری در یک واقع موجود است

اتفاقا شبیه همین مطلب امام را خود این مستشکل تبعا لاستاذه فی البحوث در جمله خبریه و انشائیه بیان کردند. چطور؟ در بحوث گفتند:‌ فرق بین جمله انشائیه و جمله خبریه این است که در جمله خبریه، ‌جمله خبریه فانی دیده می‌‌شود در یک واقع موجود قطع نظر از استعمال تصورا. جمله خبریه فانی تصوری دیده می‌‌شود در یک واقع موجود قطع نظر از استعمال. جمله انشائیه فانی تصوری دیده می‌‌شود در یک واقع موجود در طول استعمال. شما می‌‌گویید فروختم خانه خودم را به دویست ملیون. یک وقت در مقام اخبارید؛ ‌فانی می‌‌بینید این بعتُ داری بکذا را تصورا در یک واقع موجود با قطع نظر از این استعمال. ولی وقتی بعتُ را در مقام انشاء‌ بیع می‌‌گویید، این را فانی در یک واقع می‌‌بینید در طول استعمال. جامعش چیه؟ جامعش این است که جمله تامه فانی تصوری دیده می‌‌شود در یک واقع موجود. یعنی اگر موج هوا هم بگوید زید قائم، تصورا ما آن را فانی می‌‌بینیم در یک واقع موجود. یعنی آنچه به ذهن ما خطور می‌‌کند یک واقع موجود است و لو تصدیق نکنیم به آن چون می‌‌گوییم موج هوا گفت زید قائم، طوطی گفت زید قائم، ‌اصلا نه زیدی هست نه قائمی، اما تصورا ما آن را فانی می‌‌بینیم در یک واقع موجود. اما جمله ناقصه این‌طور نیست. جمله ناقصه فانی دیده نمی‌شود تصورا در یک واقع موجود، ‌فانی دیده می‌‌شود تصورا در یک معنون که فرض وجود آن نشده است. می‌‌گوییم آب، ‌فانی دیده می‌‌شود در ما هو بالحمل الشایع ماء که لو وجد کان موطن وجوده الخارج. این بهترین تعریف است برای فرق بین جمله ناقصه و جمله تامه.

مراد امام هم همین است. جمله تامه حکایت تصدیقیه دارد. یعنی چه؟ یعنی فانی دیده می‌‌شود جمله تامه، تصورا (فانی تصوری دیده می‌‌شود) در یک واقع موجود. بله، وقتی که می‌‌دانیم شخص خواب است و می‌‌گوید زید قائم فانی تصدیقی نمی‌بینیم آن را در واقع موجود. یا می‌‌دانیم متکلم دروغ می‌‌گوید می‌‌گوید زید قائم، فانی تصدیقی نمی‌بینیم در واقع موجود اما تصورا یعنی به ذهن ما خطور می‌‌کند یک واقع موجود. اما وقتی جمله ناقصه است، مرد دانشمند، این حاکی از یک واقع موجود نیست، حاکی از یک معنونی است که اذا وجد کان موطن وجوده الخارج. مفهوم وجود الرجل العالم حاکی از واقع موجود نیست، بلکه حاکی است از ما هو بالحمل الشایع وجود الرجل العالم. اما فرق می‌‌کند با جمله تامه الرجل العالم موجود. موجودیة الرجل العالم جمله ناقصه است اما الرجل العالم موجود در ذهن مخاطب القاء می‌‌کند و فناء تصوری دارد و حاکی تصوری است از یک واقع موجود. در جمله خبریه واقع موجود با قطع نظر از استعمال، در جمله انشائیه واقع موجود در طول استعمال.

الان یک نمایشی می‌‌دهند، شکل خرید و فروش، در عرب‌ها رسم بود انشاء بیع با دست دادن بود، ‌بارک الله فی صفقة یمینک. نمایش‌نامه اجراء‌ می‌کنند همه هم می‌‌دانند نمایش‌نامه طنز است. طرف می‌‌گوید ماه را به تو می‌‌فروشم، او می‌‌گوید چند می‌‌فروشی؟ قیمت می‌‌گذارند، بعد دستش را دراز می‌‌کند او هم دستش را می‌‌آورد جلو، ‌انشاء‌ بیع را و لو به داعی هزل و طنر، ابراز می‌‌کنند. این چیه؟ این فانی دیده می‌‌شود تصورا در یک واقعی که موجود می‌‌شود در طول این استعمال. این می‌‌شود جمله انشائیه و لو به داعی هزل باشد. جمله تامه خبریه هم آنی است که فانی تصوری است در یک واقع موجود با قطع نظر از استعمال. وضع کردند آه گفتن را برای ابراز ناراحتی. این وضع شده برای ابراز آن. فرق می‌‌کند با مفهوم آه کشیدن، ‌فرق می‌‌کند با مفهوم اظهار ناراحتی. چون او فانی است در یک معنونی که فرض وجودش نمی‌شود، ‌در واقع موجود فانی نیست، ‌در یک معنونی فانی است که اذا وجد کان موطن وجوده الخارج. اما گفتند هر وقت بگویید آه این ابراز تأوه است، ‌هر وقت بگویید اوه اظهار تضجر است. یکی می‌‌گوید آه، ‌یکی می‌‌گوید اوه، و لو در مقام هزل، ‌و لو در خواب. در خواب یا طوطی یاد گرفته می‌‌گوید آه، یکی می‌‌گوید اوه، این در ذهن شما چه چیزی تبادر می‌‌کند تصورا؟ یک واقع موجود که آن طوطی ابراز تأوه می‌‌کند، ابراز ناراحتی می‌‌کند، آن طوطی دوم که می‌‌گوید اوه ابراز تضجر می‌‌کند و هکذا.

[سؤال: ... جواب:] یک بحث این است که علقه وضعیه تابع اراده متکلم نیست و لذا می‌‌گویند علقه وضعیه تصوریه است نه تصدیقیه، تصدیقیه در آن‌جا به یک معنای دیگری است. تصدیقیه در آن‌جا به این معناست که ما قبول نداریم دلالت وضعیه تصدیقیه است یعنی قبول نداریم وضع مختص است به جایی که متکلم ذی شعوری باشد و قصد تفهیم معنا بکند. حالا اسمش را گذاشتند دلالت وضعیه تصوریه و نه تصدیقیه. این چه ربطی دارد به بحث ما که می‌‌خواهیم بگوییم جمله تامه حکایت تصدیقیه دارد و لو از طوطی بشنویم. یعنی یُری فانیا تصورا فی واقع موجود. این تعبیری است که خود بحوث در بحث فرق بین انشاء و اخبار گذاشته و شاگرد ایشان هم پذیرفته. امام هم همین را فرمودند و انصافا مطلب درستی هم هست.

اما راجع به هوهویت تصوریه روشن می‌‌شود که در هوهویت تصوریه فانی نیست تصورا این لفظ در واقع موجود. آب فانی نیست در واقع موجود و لذا می‌‌گوییم آب نداریم. اما نمی‌توانیم بگوییم الماء موجود نداریم. فرقش این است.

منتها ما به نظرمان هوهویت تصوریه چیزی نیست. در عین حالی که قبول داریم فرق می‌‌کند با هوهویت تصدیقیه. هوهویت تصدیقیه آنی است که یُری فانیا تصورا فی واقع موجود، ‌در هوهویت تصوریه این نیست. اما آنی که در هوهویت تصوریه است به نظر ما این است که دو عنوان را فانی ببینیم در یک معنون ‌نه در یک معنون موجود. می‌‌گوییم العالم العادل، ‌عالمی که عادل است، بعد می‌‌گوییم کمیاب است یا اگر خیلی بدبین باشد کسی، می‌‌گوید عالم عادل کو؟ نداریم. مثال:‌ (مرحوم حاج شیخ فرمود آدم شدن محال است) عالم عادل شدن محال است، ‌محال عادی. اشکال ندارد، چون عالم عادل آن تعبیر عالم عادل دو عنوان فانی در یک معنون است و لو فانی تصوری در واقع موجود نیست.

این راجع به اشکال دوم که به امام کردند که به نظر ما ناوارد است. و خود ایشان در بحث مفاد جمله تامه می‌‌پذیرد که جمله تامه یُری فانیا تصورا فی واقع موجود، خب جمله ناقصه لایری فانیا تصورا فی واقع موجود و مراد از هوهویت تصدیقیه و تصوریه همین است.

اما اشکال سومی که به امام کردند راجع به جمله‌های مأوّله مثل زید فی الدار است. این را ان‌شاءالله در بحث مفاد جمله‌های تامه عرض خواهیم کرد که چرا امام اصرار دارند که زید فی الدار را برنگردانند به زید کائن فی الدار. آن‌جا بحث می‌‌کنیم.

اشکال سوم به مرحوم امام: جمله تامه مساوی با هوهویت تصدیقیه نیست چون همیشه جمله تامه جمله خبریه نیست بلکه ممکن است جمله صله باشد مثلا

یک اشکالی هم ممکن است به امام بشود که این را هم جواب بدهیم و از این بحث بگذریم. اشکالی که به امام ممکن است بشود این است که جمله تامه که همیشه خبریه نیست. همین جمله تامه گاهی صله است، گاهی مدخول ادات استفهام است. هل زید قائم، جائنی الذی ابوه عالم، ‌الانسان الذی ابوه عالم، ‌این الانسان الذی ابوه عالم، حالا جائنی را فعلا نگویید، جمله را تامه نکنید، ‌الانسان الذی ابوه عالم، دال بر وجود خارجی اتحاد بین پدر و عالم نیست چون صله است، ممکن است بگویید الانسان الذی ابوه عالم لیس بموجود. پس چطور شد که امام می‌‌فرمایند جمله تامه دال بر هوهویت تصدیقیه است، همه جمله‌های تامه که خبریه نیستند. جمله خبریه دال بر هوهویت تصدیقیه است.

پاسخ: مراد از هوهویت تصدیقیه فناء تصوری است در واقع موجود نه اخبار از آن بالفعل

به نظر ما این هم جواب دارد. مراد از هوهویت تصدیقیه فناء تصوری است در واقع موجود نه بالفعل اخبار از آن. می‌‌تواند متکلم اخبار از این واقع موجود بدهد، می‌‌تواند استفهام بکند از آن. چون عرض کردیم واقع موجود، واقع موجود تصدیقی نیست، ‌واقع موجود تصوری است یعنی ما یُری فانیا تصورا فی واقع موجود، فقد یخبر عنه می‌‌گوید زید قائم و قد یستفهم عنه می‌‌گوید هل زید قائم و قد یتمنی می‌‌گوید لیت زیدا قائم و قد یکون صلة می‌‌گوید الانسان الذی ابوه عالم.

شهید صدر: معنای اضافه با جارومجرور متفاوت است. جارومجرور برای بیان اطراف معنای حدثی جمله است، اما مضاف صرفا یک معنای کلی است که با اضافه شدن مضیق می‌شود

از این بحث بگذریم. قبل از این‌که وارد بحث مفاد جمله‌های تامه خبریه و اقسام آن و جمله‌های انشائیه و اقسام آن بشویم، یک مطلبی را در بحوث نقل کردند از مخزومی در کتاب فی النحو العربی. آن‌جا گفتند فرقی در جمله ناقصه بین جمله اضافه و جمله جار و مجرور نیست. حرف جر قائم مقام اضافه می‌‌شود. ما برای افاده معنای اضافه از حرف جر استفاده می‌‌کنیم. گاهی اصلا ممکن نیست اضافه مثل سافرت من البصرة، سافرت قابل اضافه به بصره نیست از لفظ من کمک گرفتیم برای ایجاد معنای اضافه بین سفر و بصره.

در بحوث ایراد گرفتند گفتند: اگر حرف جر کار اضافه را می‌‌کند ولی معنای هر دو یکی است، پس چرا شما وقتی می‌‌گویید سفرک اطول من سفری، سفر تو طولانی‌تر بود از سفر من، چرا نمی‌توانیم بگوییم سفرک اطول سفری؟ اضافه کنیم. حتما باید بگوییم سفرک اطول من سفری؟ نمی‌توانیم بگوییم سفرک اطول سفری؟ با این‌که اطول اسم است، ‌قابل اضافه است. این نشان می‌‌دهد معنای این دو فرق می‌‌کند. یا مثلا می‌‌خواهیم بگوییم زید قائم فی الدار، ‌زید قائم است در خانه، ‌چرا نمی‌گوییم زید قائم الدار؟ اگر بگوییم می‌‌گویند غلط است. معلوم می‌‌شود معنای اضافه با معنای جار و مجرور فرق می‌‌کند.

بعد ایشان در بحوث فرمودند: دو ویژگی هست در حرف جر:

یکی این‌که حرف جر مختص است به معنای حدثی؛ بعد از ذات اگر حرف جر بیاید متعلق است به کائن محذوف. رجل فی الدار باید بشود رجل کائن فی الدار چون فی الدار نمی‌تواند متعلق به جامد باشد باید متعلق به حدث باشد. در حالی که اضافه اختصاص به حدث ندارد. غلام زید، اما اگر بگویید غلام لزید باید معنایش این باشد که غلام کائن لزید.

ویژگی دوم در حرف جر این است که حرف جر برای بیان اطراف معنای حدثی هست. مثلا می‌‌گویید الضرب من زید لعمرو بالعصا. "من" یک طرف ضرب را می‌‌گوید، ‌لعمرو مضروب را می‌‌گوید، ‌بالعصا آلت ضرب را می‌‌گوید. حروف جر برای بیان اطراف آن معنای حدث هست چون معنای حدث، اطراف دارد، (‌ارتباط دارد به اطراف). من صدر منه الحدث، من وقع علیه الحدث، ‌مکان الحدث، زمان الحدث، ‌آلة الحدث. اما در اضافه این‌طور نیست. اضافه برای این نیست که ما اطراف مضاف را بیان کنیم. نه، مضاف متشخص است. یک معنای کلی است، می‌‌خواهیم این معنای کلی را تضییق کنیم اضافه می‌‌کنیم.

و لذا ایشان فرموده هذا ضارب زید با هذا ضارب لزید فرق می‌‌کند. با این‌که این‌قدر تشابه بین‌شان هست، هذا ضارب زید، هذا ضارب لزید، ولی با هم فرق می‌‌کند. در هذا ضارب زید شما می‌‌گویید ضارب اقسامی دارد، ضارب عمرو، ضارب بکر، ‌ضارب زید، حصه‌ای از ضارب که ضارب زید است منطبق است بر این مرد، ‌هذا ضارب زید. اما هذا ضارب لزید این لزید به معنای حدثی ضارب که ضرب است کار دارد. علاقه آن ضرب را در هذا ضارب به اطرافش می‌‌خواهد متشخص کند. هذا ضارب لزید این لزید برای تشخص بخشیدن به اطراف آن معنای حدثی ضرب است. معنای حدثی ضرب اطرافی دارد، من صدر منه الضرب یک طرف است، من وقع علیه الضرب یک طرف است، هذا ضارب لزید برای تشخص بخشیدن این معنای حدثی ضرب است به لحاظ آن طرفی که وقع علیه الضرب. ولی هذا ضارب زید نه، خود ضارب را می‌‌گوید اقسامی دارد یک حصه‌اش ضارب زید است که بر این مشارالیه منطبق است.

ما دو اشکال به ایشان داریم و لو ایشان خیلی دقت کرده در بحوث:

اشکال اول: بر فرض "زید فی الدار" متعلق به کائن مقدر باشد، اما در "رجل فی الدار" دلیل نداریم اینطور باشد

اولا: کی گفته رجل فی الدار متعلق به کائن مقدر است؟ حالا ممکن است ادباء ‌گفته باشند کما این‌که در زید فی الدار متعلق به کائن مقدر است، فقط یکی از ادباء، ابوبکر سراج، گفته که نه، مثل امام که جمله مأوله گرفته که همین زید فی الدار خودش یک قضیه غیر حملیه است. مشهور می‌‌گویند نه، بازگشتش به زید کائن فی الدار است. اما دلیلی ندارد، ‌حالا بر فرض در زید فی الدار مجبور باشیم بگوییم، ‌در جمله ناقصه: مردی در خانه، اصلا در وجدان لغوی ما کائن در تقدیر گرفته می‌‌شود؟

[سؤال: ... جواب:] موجود نگفتیم، مردی در خانه اصلا نیست. ما کی گفتیم مردی در خانه هست. ما می‌‌گوییم مردی در خانه، رجل فی الدار. ‌جمله ناقصه است، نگفتیم یوجود نگفتیم لایوجد. رجل فی الدار یعنی مردی در خانه. وصف است. مردی وصف اوست که او را مقید می‌‌کند. یک چیزهایی که مسلم نیست به خورد ما ندهید. تکرار که دلیل نمی‌شود بر مطلب. ... وصف حتما باید وصف حملی باشد؟ لازم نیست وصف حملی باشد و لو وصف نسبی باشد. این رجل به لحاظ مکان‌هایی که می‌‌تواند داشته باشد تقیید می‌‌خورد. چه لزومی دارد در تقدیر بگیریم. مردی در خانه، این قیدش به لحاظ آن ظرف مکانی‌اش است. شما وقتی می‌آیید می‌‌گویید مردی در خانه، کُن در ذهن‌تان است؟ یا می‌‌خواهید تقیید بزنید این مرد را به لحاظ ظرف مکانی‌اش.

اشکال دوم: استعمال نشدن اضافه به جای جارومجرور و بالعکس صرفا بخاطر تعارف است نه وجود یک امر معنوی

ثانیا: شما فرمودید: چرا به جای زید قائم فی الدار، زید قائم الدار نمی‌گوییم. ما به نظرمان جز تعارف برای این‌که اشتباه نشود زید قائم الدار با زید قائم الأب، ‌زید قائم الاب یعنی زیدی که پدرش ایستاده است، زید قائم الدار نمی‌خواهیم بگوییم زیدی که خانه‌اش ایستاده است، با او اشتباه نشود، ‌متعارف نشده بگویند زید قائم الدار. و الا به وجدان‌تان مراجعه کنید چرا می‌‌گویید زید جالس السفینة؟ چون اشتباه نمی‌شود. این هم در تقدیر بگویید زید کائن فی الدار، ‌شما که مدام در تقدیر می‌‌گیرید، ‌مثل حاتم مدام می‌‌بخشید، این‌جا هم در تقدیر بگیرید. اما چرا زید قائم فی الدار را نمی‌کنید زید قائم الدار بعد بگوییم فی در تقدیر است ولی زید جالس فی السفینة را کردید زید جالس السفینة هیچ‌کس هم نتوانست به شما اعتراض کند، ‌آخرش هم برای توجیه گفتید فی در تقدیر است. خب این‌که نمی‌شود هر جا توجیه بخواهیم بکنیم فی را حذف کنیم بعد بگوییم در تقدیر است. آن طلبه بنده خدا هم مدام بردارد چاقو را کتابش را پاره کند ببیند در کجا تقدیر است. فرقی نمی‌کند این‌ها با هم. جز تعارفی چیز دیگری به نظر ما نیست.

تنبیه: مدعا، اتحاد معنوی اضافه و جارومجرور در همه موارد نیست. علت عدم جایگزینی در "سفرک اطول من سفری" بیانیه نبودن "من" است

بله، آن مثال سفرک اطول من سفری معلوم است معنایش فرق می‌‌کند با سفرک اطول سفری. چون نگفتند هر حرف جری جای اضافه می‌‌نشیند، ‌هر اضافه‌ای جای حرف جر می‌‌نشیند. گاهی من، من بیانیه است، آن‌جا اضافه به جایش می‌‌نشیند. خاتم من فضة بگو خاتم فضة. آخه این سفرک اطول من سفری این من، من بیانیه نیست. معلوم است نمی‌توانیم بگوییم سفرک اطول سفری چون سفرک اطول سفری معنایش این است که سفر تو طولانی‌ترین سفر من است در حالی که ما این را نمی‌خواهیم بگوییم ما می‌‌خواهیم بگوییم سفر تو از سفر من طولانی‌تر است. این جهتش این است که مِن که بعد از اطول می‌‌آوریم این من بیانیه نیست. اضافه جایگزین من بیانیه می‌‌شود نه جایگزین هر مِنی.

و لذا به نظر ما این توضیحاتی که در بحوث دادند برای فرق بین اضافه و جار و مجرور، تمام نیست.

هیئت جمله تامه

کلام واقع می‌‌شود در اقسام جمله تامه. اول از جمله تامه خبریه شروع می‌‌کنیم به اقسام آن. ملخصی از این بحث را دنبال می‌‌کنیم. جمله اسمیه: زید قائم، جمله فعلیه: قام زید، جمله مزدوجه: زید قام که کبری جمله اسمیه است ولی محمول که صغری است جمله فعلیه است. این‌ها را بررسی کنیم ان‌شاءالله بطور مختصر. و بعد حقیقت انشاء که بحث مهمی است در اصول و در فقه و ثمرات زیادی دارد، ان‌شاءالله او را بررسی می‌‌کنیم.